

تجلیت بیخ شاد و بهشتی
خدیجه بیخ شاد و بهشتی

مجله علمی و ادبی

شماره ۱

ترجمه زنجانی
در قواعد فارسی

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE6945

۱۴۶۱
 الحمد لله رب العالمین
 و تحویل در قدرت کامله اوست جل جلاله و عظم نواله و
 در دینی شمار و تنفس حصار بر افضل نشانه که حجت
 تعلیم و رصفت میفکد اوست صل الله علیه وسلم
 الازل الابد و علی آل الایثار و اصحاب
 حمد لا حد و شکلا عدد شمر فی را که جمله تصرف و تعلیل و تغییر
 و تحویل در قدرت کامله اوست جل جلاله و عظم نواله و
 در دینی شمار و تنفس حصار بر افضل نشانه که حجت
 تعلیم و رصفت میفکد اوست صل الله علیه وسلم
 الازل الابد و علی آل الایثار و اصحاب

۱۴۶۱
 الحمد لله رب العالمین
 و تحویل در قدرت کامله اوست جل جلاله و عظم نواله و
 در دینی شمار و تنفس حصار بر افضل نشانه که حجت
 تعلیم و رصفت میفکد اوست صل الله علیه وسلم
 الازل الابد و علی آل الایثار و اصحاب

۱۴۶۱
 الحمد لله رب العالمین
 و تحویل در قدرت کامله اوست جل جلاله و عظم نواله و
 در دینی شمار و تنفس حصار بر افضل نشانه که حجت
 تعلیم و رصفت میفکد اوست صل الله علیه وسلم
 الازل الابد و علی آل الایثار و اصحاب

من المهاجرین و الانصار رضی اللہ عنہم و رضوانہ
 اما بعد یگوید که مثنویان عبد العظیم نصر اللہ خان احمد
 خوشکی خوجوی درگذر و حق از کرده او که هرگاه
 تقدیر اللہ این سرگردان را بنا بر چه منظر گرفته باشد
 غایت غربی ملک و آب است رسانیده و بجلان
 مشتاق ملاقی محمد دایند و از آنها کاینکه شوق
 تحصیل علوم رسمیه از اول در سر میداشتند و جوع
 بخواندن سبق کردند و کسی که ابتدا کسب علی بر آنها
 غلبه کرد دستهای تحریر رساله مختصر در فن صحر که
 مبتدیان را بکار آید می شدند و آنست شیع کثرت

مصنعات وقت فرصت سہرا با پیروم چون یونان
 شوق فرمائش مجھے محمد عارف فرزند ارجمند سید
 مولانا محمد صادق متوطن لوہاری جلال آباد سلمہ
 نقالے و دام فیضانہ برمن استیلا آورده و
 بار بار دست تکلیف برداشتن استبداد زده کہ
 ترجمہ متن زنجانی کہ ہمین بادہ تاریخ اوست کردہ
 آید ناچار اسعاف عرض اورا موجب سرور و فوج
 دہستم و با سرع از منہ از ترجمہ اش فارغ شدم
 خدا سے تقالے مقبول نظر گرداند کہ مارا یادگار
 و دوستا نرا تذکار است و بسن شوبش تو کہ با کثر

نسخہ ترجمہ زنجانی کہ بعد از نسخہ اول چھاپہ شدہ و
 در حدیث چھاپہ شدہ اس کے بعد اس کے بعد اس کے بعد
 نسخہ اول زور آورده و با سرع از منہ از ترجمہ اش
 کتاب زنجانی است مولانا

۴۴
چنانچه در حدیث آمده است که این کار فرموده بود بنده

الهی جل شانہ در اینجا تشریح کرده ام و بلفظ تصریح

شروع و بیه فقط ختم نموده ام تا تجارت

با این این الفاظ دال بر آن باشد که این بیان

از جانب مترجم است نه از طرف مانت آگاه

و با صطلح قوم صیاحت گردانیدن اصلی است

بسیوسه اشک مختلفه برای معانی مقصوده که

در آن حاصل نمیشود فعلی ثلاثی است یا

رباعی و هر یک از آن یا مجر و است و یا مزید و

این عبارت در حدیث آمده است که این کار فرموده بود بنده
الهی جل شانہ در اینجا تشریح کرده ام و بلفظ تصریح
شروع و بیه فقط ختم نموده ام تا تجارت
با این این الفاظ دال بر آن باشد که این بیان
از جانب مترجم است نه از طرف مانت آگاه
و با صطلح قوم صیاحت گردانیدن اصلی است
بسیوسه اشک مختلفه برای معانی مقصوده که
در آن حاصل نمیشود فعلی ثلاثی است یا

این عبارت در حدیث آمده است که این کار فرموده بود بنده
الهی جل شانہ در اینجا تشریح کرده ام و بلفظ تصریح
شروع و بیه فقط ختم نموده ام تا تجارت
با این این الفاظ دال بر آن باشد که این بیان
از جانب مترجم است نه از طرف مانت آگاه
و با صطلح قوم صیاحت گردانیدن اصلی است
بسیوسه اشک مختلفه برای معانی مقصوده که
در آن حاصل نمیشود فعلی ثلاثی است یا

وهریک از ان یا سالم است یا بخیر سالم و مراد

از سالم فعلی است که حرف اصلیه او که فاء و عین و

لام بود از حرف علت و همزه و تضعیف باشد

اما ثلاثی مجرّمه و اگر فعل ماضی او مفتوح العید

بود مضارع او یا مضموم العین آید یا کسور

العین چون تَصْرِفُ و تَصْرَبُ یَصْرُبُ و گاهی

مفتوح العین اگر عینش یا لامش حرفی از

حروف حلق بود و آن همزه و با و خا و حا

و عین و غین باشد نحو سأل السأل و منع منع و

شاذ است ابی یابی و اگر ماضی او کسور العین باشد

و هر یک از ان یا سالم است یا بخیر سالم و مراد از سالم فعلی است که حرف اصلیه او که فاء و عین و لام بود از حرف علت و همزه و تضعیف باشد اما ثلاثی مجرّمه و اگر فعل ماضی او مفتوح العید بود مضارع او یا مضموم العین آید یا کسور العین چون تَصْرِفُ و تَصْرَبُ یَصْرُبُ و گاهی مفتوح العین اگر عینش یا لامش حرفی از حروف حلق بود و آن همزه و با و خا و حا و عین و غین باشد نحو سأل السأل و منع منع و شاذ است ابی یابی و اگر ماضی او کسور العین باشد

مضارع ایا فتوح العین آید نحو علم یعلم
و یا کسر العین اگر مثال باشد چون و یست
یست و و متیق و متیق و متیق و متیق و متیق
مضارع اوست و مضارع اوست و مضارع اوست
مضارع اوست و مضارع اوست و مضارع اوست
و زن رباعی مجسده فعل است مثل و حرج
و حرج و حرج و حرج و حرج و حرج و حرج
قسم است اول آنکه مضارعی چهار حرفی بود چون
افعل نحو اکرم یکرم اگر انا و فقل و فصرح
فصرح فصرح فصرح فصرح فصرح فصرح فصرح

و فاعل نحو قاتل یقاتل متفاعة و قتالاً و قتیلاً
دوم آنکه ماضی او پنج حرفی باشد زیاده
تاء در اول نحو قتل مثل کسب یکتسب و
تفاعیل نحو تباعد تباعداً و یا زیاد
همزه در اول نحو انقل مثل انقطع یقطع
و افعل نحو اجتمع یجتمع اجتماعاً و افعل نحو اخرج
اجراراً سیوم آنکه ماضی او شش حرفی
باشد مثل استقل نحو استخرج یستخرج استخرا
و افعال نحو احار یحار احیاراً و افعل نحو
اغشوش یغشوش اغشیشاً و افعل نحو

أَجْلُو ذِيكَلُو ذَا جَلُوا ذَا وَافْعَلْ نَحْوَ قَعْسٍ
 بِقَعْسٍ اقْعَسَا وَافْعَلْ نَحْوَ اسْلَقِي سَلَقَ
 اسْلَقَا اَمَّا رِبَاعِي مَزِيدُ السَّانِ وَ
 تَفْعَلْ كَتَحْرَجُ يَتَحْرَجُ تَدَحْرَجُ وَافْعَلْ نَحْوَ
 اَحْرَجْ يَحْرَجْ اَحْرَجَا وَافْعَلْ نَحْوَ اقْشِرْ يَقْشِرْ
 اقْشِرَا اَوْ اقْشِرْ اَوْ اقْشِرْ اَوْ اقْشِرْ
 يَعْنِي اَنْ فاعِلٌ مَبْعُولٌ مِيرِدٌ چنانکه گویی
 اَلضَرْبُ زَيْدٌ اَوْ اَنْ اَوْاقِعٌ وَجَاءَ وَرَبِّهِمْ كَوْنُهُ
 يَأْتَعْدِي كَهَرَفٍ بِرَفْعٍ فاعِلٌ تَامٌ شَوْ
 كَقَوْلِكَ حَسَنٌ زَيْدٌ اَوْ اَنْ اَلْاَزْمُ وَغَيْرُ وَاَقِعٍ هَسَم

سپهنا سنده و چون خواهی که فعل لازمی را از ثلاثیه
مجهول و مستندی کنی در باب تفعل خواه افعال بر

چون فرحت زیدا و اجلست و یا که بر مفعول است

جبر داخل کے وہذا فی کل محو ہست بر

وَأَنطَلَقَ بِهِ نَصْلَ دُرِّيَّانِ أَشَدَّ كَرْدَانِهَا

افعال مذکورہ ہذا کو ماضی فعلیہ کہتے ہیں کہ دلالت

بر خود دست و دودا می در زمانه گذشته

الْقَصْرِ بِحُجْرَاتِهِ وَأَمْرُهُمْ وَفِيهِمْ كَمَا اسْتَدْرَجُوا

فائلنگور پو دیاستور ویا مجھول کہ چینی و

نذار فقط و اول با ضی معروف میبینی

و بعد از آنکه در این کتاب
در بیان حال و سیرت حضرت زین العابدین علیه السلام
در بیان حال و سیرت حضرت زین العابدین علیه السلام
در بیان حال و سیرت حضرت زین العابدین علیه السلام

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ضمه ده و ما قبل آخر را کسه و متوسط متحرک را

نیز ضمه اگر باشد چون فَعِلَ فَعِلِل و افعل و فوعل و

و تفوعل و تفعّل و اقعل و استفعل و مضارع

ماخوذ است از ماضی بایتن حرفه از زو

اربعه در اولش و آن همزه و فون و یا و

و تاء است و مجموعه آن آئین و آئیت و ناسه جبریه است

است همزه واحد مکمل راست و فون مکمل مع

الغیر بر او تاء مخاطب اعم است از آنکه

مفرد باشد یا مثله یا جمع و مذکر باشد یا مؤنث

و دو صیغه غائب را یعنی غایبه مفروده و مثانه

و ضمه ده و ما قبل آخر را کسه و متوسط متحرک را نیز ضمه اگر باشد چون فَعِلَ فَعِلِل و افعل و فوعل و تفوعل و تفعّل و اقعل و استفعل و مضارع ماخوذ است از ماضی بایتن حرفه از زو اربعه در اولش و آن همزه و فون و یا و تاء است و مجموعه آن آئین و آئیت و ناسه جبریه است است همزه واحد مکمل راست و فون مکمل مع الغیر بر او تاء مخاطب اعم است از آنکه مفرد باشد یا مثله یا جمع و مذکر باشد یا مؤنث و دو صیغه غائب را یعنی غایبه مفروده و مثانه

ویا دواز برائے مذکر غائب است اعم ہے ازیک
 منفرد باشد خواه مثنی و جمع و هم بر جمع
 مؤنث غائبہ است و متضارع صلاحیت مع حال و
 استقبال هر دو دارد چنانچہ گوئی یفعل انان
 و یفعل غدا پس اول حال و حاضر و ثانی
 را استقبال نامند و چون براین لام مفتوح
 داخل کے زمان حال مخصوص گردد کہ کہ
 تعالیٰ ائی لکھزشتی و ہر گاہ کہ بران سین
 و سوف داخل کے مخصوص گردد و زمان
 استقبال چنانچہ گوئی سيعملون و سوف

و سکوت تعلیل و معروف از مضارع همیشه

مستخرج الاول باشد مگر آنکه ماضی او چاره

باشد انگاه مضموم الاول بود چون دیدرج

و یخرم و یضرح و یقاتل و ما قبل آخر اینها

مضارع کسور باشد ابد امثال مضارع شود

مضموم العین نحو یغیر یغیران یغیرون تنفر

تنفران یغیرن تنفر تنفران تنفرون تنفرین

تنفران تنفران انظر تنظر و علی هذا القیاس

یضرب و یضربکم و یدخرج و یدکر و یدکره و

یتباعد و یتجسس و یجارتا یقتشر و متضارع

مضارع کسور باشد ابد امثال مضارع شود
مضموم العین نحو یغیر یغیران یغیرون تنفر
تنفران یغیرن تنفر تنفران تنفرون تنفرین
تنفران تنفران انظر تنظر و علی هذا القیاس
یضرب و یضربکم و یدخرج و یدکر و یدکره و
یتباعد و یتجسس و یجارتا یقتشر و متضارع

بمجهول همیشه مضموم الاول شد و با قبل

آخر شش تخته نحو میسر و یذخر ج و یکرم و یستخرج

و داخل می شود و ما و لایق ن بر

مضارع و ان پیک تغییر در صفت کند مگر

در معنی نحو لایق لایق لایق لایق و ن لایق

لایق لایق لایق لایق لایق لایق و ن

لایق لایق لایق لایق لایق لایق و ن

لایق لایق لایق لایق لایق لایق و ن

لایق لایق لایق لایق لایق لایق و ن

لایق لایق لایق لایق لایق لایق و ن

۱۵
و سه ماند و در همه حال نون بجای میشت که
آن ضمیمه است مثل و او در جمع مذکر بخون میفر
لم یخیرا لم یخیرا لم تنصر ولم تنصرا لم یخیرن
لم تنصرو لم تنصرا لم تنصرو لم تنصرو لم تنصرو
لم تنصرو لم تنصرو لم تنصرو لم تنصرو لم تنصرو
مضارع ضمیه را مبدل بفتحه و نونات را
مناقضه می گرداند سوائے نون جمع

و از جوانیم لام امر است در غائب نحو

لیض لیض لیض و التضر التضر لیض و

برین قیاس است لیض و لیعلم و لیدرج

تا لیض و گاهی است نحو لا یض لا یض

لا یض و لا تضر لا تضر لا یض و لا تضر

لا تضر لا تضر و لا تضر می لا تضر لا تضر

لا تضر لا تضر باقی جمیع اشک را برین طریقی

باید انگاشت و امر حاضر ساخته می شود و

از لفظ مضارع حاضر با سقاط حرف

مضارع پس اگر با بعضی متحرک باشد

آخر البصيرة بحسب دوم آرنه چنانچه از
 تدحرج و حرج و حرجا و حرجوا و حرج
 و حرجا و حرجن همچنین فسر ح و قاتل و
 مکر و تباعد و تدحرج و اگر ساکن بود
 در اول جمله مکرور آرنه مگر اینکه عین کلمه
 مضارع مضموم نبود ورنه مضموم آرنه
 یا آخر حکم جاری کنند نحو انصر انصار
 انهمی انصار انصار و همچنین است اضرب
 و اعلم و انقطع و اجتمع و اتخرج تا انقش
 و در اگر چه جمله را فتحی دادند بنا بر

در این کتاب ازین جهت است که ازین نظر حقیقت پیدا و در مصاحف و در کتب
 و در کتب دیگر ازین جهت است که ازین نظر حقیقت پیدا و در مصاحف و در کتب

در این کتاب ازین جهت است که ازین نظر حقیقت پیدا و در مصاحف و در کتب

۱۲
از مصالح و غیر گاه که فاء افتعل مال یا ذال یا زاء
بود بدل کرده شود تا او بدال مبدل چون
ادره و اذوکر و اذو جرو گاه در آخر
فصل سوائے ماضی و حال نون تا کیه آورده
مے شود و آن بر دو قسم است خفیف و ثقیله
اول سالکین باشد و دوم مشد و مفتوح باشد
ایداً اگر در تثنیه و جمع مؤنث که کسور مے آید
چون اذ بهان و اذ بهنان و مے ایدلف
نون جمع مؤنث تا که فصل کند میان نون تا
و نون خفیف و رتبه بنید و جمع مؤنث مے آید لیب

و اما جمع با کین بجه محل را چنانچه انجاسی و ابود که

حرف اول مد و ثانی مدغم فیه باشد نحو دابة و

نون اعرابی بسبب آمدن نون تاکید از فعلها

و تفعلا و یفعلون و تفعلون و تفعیلین هیئت و

واو از یفعلون و تفعلون و یا از تفعیلین میسرند

مگر وقتی که ما قبل و او و یا مفتوح باشد که

لا تخشون و لا تخشین و لتون و اما ترین و

ما قبل نون تاکید مفتوح باشد و فعل واحد

مذکر و واحد غایبه و مشکم و مضموم می شود

در جمع مذکر و مکسر می گرد و در واحد غایبه

- اکثر بر وزن فاعل آید نحو ناصر ناصران ناصر و

ناصر ناصران ناصران ناصران و ناصران ناصران

از ثلاثی مجرد غالباً بر وزن مفعول آید نحو

منصور منصوران منصوران منصوران منصوران

منصورات و چون مفعول از لازمی سازند

آنرا متعدی بحرف جر نمایند و به حقوق ضمیر

تثنية و جمع و مذکر و مؤنث سازند نحو مرد و

مرد در بهما مرد در بهما مرد در بهما مرد در بهما

مرد در یک مرد در یک مرد در یک مرد در یک

مرد در یک مرد در یک مرد در یک مرد در یک

مغفورا ہر وزن فضیل آید بخیر رحیم بنی رافع

فعل مفعول و چون فاعل و مفعول از غیر

تو نے مجھ کو سزا دینا نہیں خواہتا ہے مجھے بچانے کی طرف

مضارع آرد و با قبل آن خبر را در فاعل کسر

درد رسول فتح دهند بخیرم و مخرج و مخرج

وہ صرح مستخرج و مستخرج و گاہے فاعل

و مفعول در بعضی با فعلی متحد و تقدیراً مختلف است

الفصل في مقام قسب او غام فاعل و مفعول محمد

اللفظ مختلف الاصل هو داغی وراصل فاعل

اقبل کس و در اصل مشران قبل مفتوح باشد

وقطع نحو محاسب و متحاب و مختار و منظر و مستند و

منصب و منصب قیم و متجرب و متجرب عند فاضل

در بیان مضامین که آنرا اضمحسم گویند

دکان از شرفی مجر دو مزید کلک است، کہ عین

لام ادا از جنس و همیشه بخور و دانه کدو

اصل به دو دوا عدد دو دوازده رابعی است

کہ خا، دلا م، اوسے ا، داز یک جنس شند و عین و

لا مثنائی اور متحد الجنس و انرا اصل بقیم نامند نحو

ز لزل یز لزل ز لزل ز لزل ز لزل ز لزل

و منزل اول و منزل اولی و مضاعف که با ستم

[illegible]

ملحق می شود از هر آنکه گاهی حرف مضف
مبدل می گردد و کفو لهم املیت یعنی الملت
و گاهی می خورد و ف مثل مست و ظلت بفتح فاء
و که آن وجهت یعنی مست و ظلت و
واحست و گاهی از غام می باید و آن
اول را در دوم درج کردن باشد بعد



اسکان نخستین پس اول را در دوم درج کردن
یعنی آنکه حرف اول را در دوم درج کردن
بدغم فیه گویند و از غام واجب است در
مثل مدید و اعتد یعد و اسود و یسود و اسواد
یسواد و افتد یفتد و اعتد یعتد و استعد

يشهد الطمان بالمان وتما وتما والمضريح

چون دوزخ متجانس مقاب در یک

واقع شوند و تاں نے سترک باشد پس او غام

دران واجب است فقط در همین مرحله

چون میدیاست جملہ نظائر را برین قیاس بنما

در دوشنبه در راه که به دست دادند

نت در فصل که الف و داد و پیا از ضمیر مدال

مقتل شود و بنده را داد و امد می و منافع است و در مثل

د تود ویاوړت اسلحه دوش وروڼ

بہارِ دین و دنیا و نفع و مال و دل و دلائیہ دین و دنیا

12.

آنکه تصحیح بر فعل که ضمیر بار نور فروع متوجه بدان ۲۴
 متصل شود در آن ادغام مستحق نیست زیرا که نسبت
 اینچنین ضایع که مثل جزاء که اندک خواهند که
 ماقبل ساکن لازم باشد و آن ثانی است
 از متجانسین درین اشک که گفتم پس در اینجا
 ادغام غیبه ممکن است فقط و جائز است ادغام
 چون واحد جازم داخل شود پس اگر گنگ
 العین یا مفتوح العین است لاشش و اگر ه
 و فتح بر دو خوانند چون در بعضی لم یفتر لم یفتر
 و در بعضی لم یفتر لم یفتر و همس ساکن که از آن
 و در بعضی لم یفتر لم یفتر و همس ساکن که از آن

چون لم یغزو ولم یغضض و بین حکم است و لغزش
و یجر و یجاری و اگر مضوم العین بود جائز است که حرکت
ثانی بر لامش بعد از غام گذارند و هم فلک ادغام
نمایند نحو لم یجد و لم یجد فلک ادغام و همچنین است
در امر چون غر و غرض یکسر اللام و فتحها و افرود
اعضض و بدبیرت حرکات دال و بک ادغام
نخواهد و آسم فاعل چون ماد و ان ماد و
ماده ماد و ان مادات و مواد و آسم مفعول
مانند مد و ممد و ان کمصور الخ فصل در مثل
و آن کلمه است که یکی از حروف اصلی و سه

79

۲۹ حرف علت باشد که واو و الف یاء و و در

اصطلاح حرف مد و لیس نامند پس الف این وقت

ہوا اور دیا منتقل ہے شود و معقل با انواع خود نہ بود

اول متصل فاء که مثال باشد چه مثال صحیح است

اجتماع حرکات در ماضی التصريح ليحيى خان

ماضی صحیح مکمل حرکات سے ہمہ باشد ہیچین ماضی

مثال نیز محفل حرکات می شود و آن دو قسم است

دادمی و پاسی فقط چون دیکه و عدد الخ و داد

اکنون در می شود از مضارح کسب العین میفرماید

آن را از منبر که بر وزن فعلته با کسر باشد و در

باقی تصاریف آن سلامت ماندن خود عدید

عدة فهو واحد وذاك مجموع عدة لا تعد و

داد آتی داز برای الکه و آخرت بود و او افتاد بعد از مفتوحه و ما قبل

داد آتی داز برای الکه و آخرت بود و او افتاد بعد از مفتوحه و ما قبل

کشف الحقیقه از ادوار که دشت عده ده

چون بوضع واقع نشود از
از نسبت اقل

شود چون بعد از
بعض از افراد

دعوت ان در اختتامه در دند و برای جمع

ابتداء يكون بحكم السائق اذا حرك حركه

بالکس عین را کسره دادند و ده شمشاد گفت

تفقا زانے رَحْمَةُ اللّٰهِ کہہ وادرا بعین نقل

۱۲
موسیقی

۳۱
که دند بسبب ثقل آن بر داد و داد او را حذف کردند
و تا عوضاً در آخر آورند عدد شد و بعد
موضوع شد از تعد علامت مضارع را دور
که دند با بعد آن متحرک بود آخر را ساکن
که دند عدد شد لا تعد در اصل تعد بود لانه
در اول آورند و با خبر کن که دند لا تعد
فقط و چون که عین مضارع دور شود
و او محذوف باز آید نحو بود عدد و لم بود عدد
مضارع مفتوح العين و او نه یفتد نحو و جل و جل
ایجل و آن در اصل او جل بود و او ساکن

۳۲
بسیب کسره با قبل میابد شد و چون با قبل آن ضم

آید و او باز گردد و لفظ نی و کتابه چنانکه دیان

ایجل تلفظ بداند نمایند و کتابت بیار و در سماع

مضموم العین هم و او نیستند نحو وجه یوجه اوجه

لا ترجمه و او از بطاء و یضع و یبع و یبع

فتاد زیرا که مضارع کسور العین است

اصلاً و فتحی درین برائے رعایت حرف

علق است و آریذ ر بسیب مرادف بودن با سینه

یدع و استعمال و دع و در تا که ماسینه

یدع و یذ ر است مع دیگر مشتقات اگر چه ترک

اگر چه ترک کر دند مگر حذف فاء دال بر اینست

کہ فارادوست بنیاد کہ آن سے ماند در ہند

حالِ نوحیوں میں دوسری صدی دسویں و دسویں

یَا اے از فضل چون ایسے دوست ایسا را

فیروز و ذاک میراث ساکنین بخند

ما قبل یوا و بدل شد و از افتعال اگر و ادیایم

بجائے فاء واقع شوند و بتا تبدیل شوند پس در تاء

ادغام پسندخواه دقیق العاداً فیوتمده و

اگرچه آن را نفی می‌کند و گفت: «شود و اتفاقاً»

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

1. *Chrysomelidae* (10 species)

فید مونس و نذا مکان مونس فیہ التصریح یقینا
در اصل یوقف بود و او را با الف بدل کرد

تبعاً لکافی و کفها تنبیه الیاء فان الثقل فیها
اکثر من الالف فقط و کم مثال مضاعف

غیر مثل باشد نحو و در یو مثل مضاعف و اید شکر
اعضای دوم مثل که اجون باشد و ذو ثلث

بجز نامند زیرا که ماضی واحد مکمل است
حرفی سه باشد بوقت و بعث پس در ماضی

فلاش مجر د عین به الف بدل نمیشود و اع
است از آنچه و از پیش و یا یا و زیرا که خود شکر

در این میان یک نفر بود و دیگر

۳۹
یاد موجود و در خوف ثقل نیست که وادی مفتوح

العین نیست و در اینجا دلالت بر باب مقصود

است یعنی بر غایت باب که اهم است که

را بحال داشتند و بضمه نقل نکردند تا کسر

دلالت کند که از باب کسر العین است

از جمع فقط و ضمیه و کسر و عین نقل کرده

تفاوت دهند و آنرا بسبب اجتماع ساکنین

نمیستند بخلاف صا صا صا صا صا صا

ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص

و همچنین یا ع یا عوا یا عا یا عا بعین

بِعَمَّا بَعَثَ بَعِثَ بَعِثَا بَعِثْ بَعِثَا بَعِثْ بَعِثَا التَّصْرِيحُ

حسن در اصل صوفی بر وزن فعلین بود از آن

نقل کردہ بصورتِ آور وند پروژہ

فعلین بعید - غمزد وادرا نقل کرد -

بصارت دادند و او را بسبب تقاضا کنیز

انگیزند و در صورت بد آنکه این تحلیل بموجب قائم

فان است قائما انچه مصلحتان گفت اند این است

که فصل در مهل صومعه بود و او دستگیر کاغذش

مفتوح آنرا بدین روشه الطالب بفیدل

گروہوں کے اجتماع سے کثیرین افتادوں

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۳۱
صا در اخذ و اذیت دولت کند

بر حذف نوا و صفت و همچنین در بعضی

آخر فقط در زمانه محمود که بعد

ضمیمہ پر داد و دماء و شوار آید آنرا نقل کردہ

ما قبل و ہندو و اورایا بدل نمایند چنانچہ

در قلعه و در محو و در

میرزا قاسم خان در رضا خان

چون مثل یسوع و مبع تعلیم و معرفت

مضار و مخار و فحشاء و قبیحہ بنقا و قمار و

است و انحصار از مباحات

مجلس شورای اسلامی

19

۳۹
بر جا که داد و پادشاه بکشد بدست کن غیرین

نہایت پرستش و محبت انہا پروردگار اطہر

فصل کردہ باقی دہندہ پس اگر حرکت

موتی پشت داد و یا الف گردد که قلت قبل بنا

عقود و غول جوار زم من مضارع

خوف سے افسوس لگا، مگر ما بعدِ

سنا کہ بے خود و بے ماتہ چون ستر

و دندونم لم یصن لم یصننا لم یصو نوالم یصن

تَصَوَّنَا لِمَنْ لَمْ يَنْصُنْ لِمَنْ تَصَوَّنَا لِمَنْ تَصَوَّنَا لِمَنْ

لم نقصونا لم نقصن لم اصبن لم نقصن و

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

برین قیاس است لم یج لم یبعا ولم یخف لم یخفا
 قسم برین قیاس است امر نحو صونا
 صولوا صولوا صولوا صولوا وبتون تا کی
 صون صونان صون صون صونان صونان
 وبع یبعا یبعا یبعا یبعا یبعا یبعا یبعا یبعا
 خافوا خافوا خافوا خافوا خافوا خافوا خافوا خافوا
 نحو یبعا و خافوا الی آخرهما و آجوف
 از ثلثه مزید تعلیل نمی پذیرد مگر در
 چار باب نحو اجاب یجب اجابته و استقام
 یستقیم استقامه و اتقا دینقا و اتقوا

از کلمات
 یبعا و خافوا
 و استقام
 و اتقا
 و دینقا
 و اتقوا
 و استقام
 و اتقا
 و دینقا
 و اتقوا
 و استقام
 و اتقا
 و دینقا
 و اتقوا

و اختار یختار اختیاراً و مجهول ازین ابواب

الحجۃ کباب واستغفر لی مقام النصیحة و

و اذ غفرتموها والامر منسبها ارب اربها و

المستمع السميع واختر اختار القدر القادر

لے آخر ہا و در بابۃ ابواب حرف علی

سہمت اندہ نحو قول و قائل و تقول و تقاول

زہین و تیز و ساروت اور واپس و

بیاض و اسود و اسود و تباہی دیگر

لہذا اگر بین قیاس باید کرد و در فاعل

سے تہ مجھ کو اچوت عین ہندہ بدل مشورہ

کامل صائغ و بائع و در مرتبه حکم تعلیل

بضایع جاری نمایند مثل مجب و سقیم

و متفاد و مختار و در اسم مفعول ثلاثه

مجره و تعلیل منقل و حذف است نحو مضمون و

بیع التصریح مضمون در اصل مضمون

و او متحرک با قبلش حرف صحیح ساکن بود

شرايط است حرکت و او نقل کرده

با قبل دادند اجتماع ساکنین شد نین

و اوین یک افتاد مضمون شد و بیع در

اصل بیوع بود یا متحرک با قبلش حرکت

۲۲

صیغہ ساکن حرکتش را نقل کرد ۴۳

ایضا: سائیکس و پیکوٹ میاں یاد و اوانا

انقلاب و بیوع شد بعد از ضعیف و راکب

بہ ل کر دند تا بقیس بوا دے بنو د

پیش رو شد و او را کن یا قبل او بگو

اور را بیابان گردند بیع شد تا فقط

مؤلف: نذیر حسین بیگ واد مغول است

شرف و ابوالحسن اخفش عین و نبوتیم و

و عیادت و زیارت

مجلس ثانیہ میں فرید علی علیہ السلام و نقل اس

۲۴
بشرطیکه در فعلش تعلیل شده باشد نحو محباب
و ستقام و منقاد و محتما و سیموم منقول لام
که ناقص باشد و آنرا ذوالاربعه سیموم گویند
که واحد شکم او از ماضی چاریموم می باشد
پس در ماضی ثلاثی مجرد و او دیاد
متحرک که ماقبل آنها مفتوح باشد با الف
مبدل می شوند مثل غزا و رسم و
عصا و رسم و همچنین در فعل ماضی زائد
از حرف بود نحو اعط و اشیر
و استقص و همچنین در اسم منقول آن نحو

no

۴۵
مطالعہ و مشق و تفسیر و تہذیب و تمدن

مضارع مجهول ناقص نحو يطعمون ويغنون

فیرے ولام در مثل فعلی مطلقاً و

مثل فعلت و فعلت اگر اقبل مفتوح باشد

میں نے یہاں سے صیغہ باندھ کر غرضاً

غزوہ اعزت غرنا غزول غزوت

غزو و تهاغزو و تم غزویت غزو و تهاغزو و تم

مختصر غنونا ورے رہا رہا

صفت اول: ... است

دستورالعملین رئیس ریاست

زمین زمین زمین زمین زمین

رضیا رضوا رضیت رضینا رضین رضیت رضیتما رضیتما رضیت

رضیتما رضیت رضیت رضینا و یجین سر و سر و اسر و

اه و قبل و او ضمیر در غر و او و موافقه

و در سر و اضمه از بهر است که چون ما

ضمیر بعد حذف لام در فعل متصل شود

ضمیر پس اگر با قبل و او مفتوح باشد مفتوح تا

در نه مضموم و اصل رضوا رضینا و

کسر یا دشوار آمد آنرا نقل کرده

سین و دادند اجتماع سا کنین شد میان

یا و و او یا افتاد رضوا شد و در

این کسر و او را با کسر
رضوا رضینا و
کسر و او را با کسر
رضوا رضینا و
کسر و او را با کسر
رضوا رضینا و
کسر و او را با کسر
رضوا رضینا و
کسر و او را با کسر
رضوا رضینا و

متضارع معروفت ناقض در حالت
رفع لام را ساکن کنند بخوبی و دیگر
و یختا التصریح هر جا که ضمه کسره
بر و او و یا و بعد ضمه و کسره باشد
ساقط گردد و بلا نقل در مثلید عود پر
و بتقل در مثل تدعین و یرسون چه کسره
بعد کسره و ضمه بعد ضمه و کسره بعد ضمه
و ضمه بعد کسره بر و او و یا و بزبان
عرب دشوار است آید فقط و آخر
ناقض بجهاز مے افتد و بنا صیغی

و یختا التصریح هر جا که ضمه کسره
بر و او و یا و بعد ضمه و کسره باشد
ساقط گردد و بلا نقل در مثلید عود پر
و بتقل در مثل تدعین و یرسون چه کسره
بعد کسره و ضمه بعد ضمه و کسره بعد ضمه
و ضمه بعد کسره بر و او و یا و بزبان
عرب دشوار است آید فقط و آخر
ناقض بجهاز مے افتد و بنا صیغی

تغزین تغزوان تغزوان اغزو و تغزو و
 و درین گروان جمع مذکر غائب جمع
 مؤنث غائب و جمع مذکر حاضر و جمع مؤنث
 حاضر از مجرور و لفظاً بر یک وزن است
 و تقدیراً مختلف چه وزن جمع مذکر

یغزون و تغزون مخذوف اللام است و
ترجمه اگر لام ان واجب اعلان اجتماع مجرور است و لام
 و وزن جمع مؤنث یغزلن و تغزلن بر اهل مجاز
 است و همچنین در صرف یرے بر میان
 بر مون ترمی تر میان یرمین ترے
 تر میان ترمون ترمین تر میان ترین

۵۰
ارمی نومی و اصل بر مومن بر میمون بود
درین قاعده رضا جاریست
رضا ر ع ناقص که قبل لام اکسره بود
و تعلیل حکم بر سه دارد و سخن پیدی
و تناسلی و تربی و پیوسته و پیوسته
و غیره و سه و رضا ر ع ناقص که قبل لام
او فتح بود و ادش یاء و بالش الف گزیده
نحو برضا بر ضیان بر ضون ترخه
ترضیان بر ضیین ترخه ترضیان ترضون
ترضیین ترضیان ترضیین ار سه ترخه

و یا حاضر باشد که دید و غیره و در بعضی از کلمات که در این کتاب مذکور است و در بعضی از کلمات که در این کتاب مذکور است و در بعضی از کلمات که در این کتاب مذکور است

۱۰. النضیح و او ثلث چون مجاز

اندر سوم شود و نه بعد ضمه یا که در پس بعد

فتحه الف فقط و همچنین تیمی و تصاب

و تیمی و در صرف یسه و یرضه واحد

مؤنث حاضر و جمع مؤنث لفظی بر یک

وزن بود و تقدیر مختلف یعنی وزن

واحد مؤنث حاضر ترمین و ترضین بر وزن

تفصیل و تفصیل بخندم لام باشد و وزن جمع

مؤنث ترمین و ترضین بر وزن تفعل و

تفعل یا ثبات اللام بود و الامینه اعز

و یا حاضر باشد که دید و غیره و در بعضی از کلمات که در این کتاب مذکور است و در بعضی از کلمات که در این کتاب مذکور است و در بعضی از کلمات که در این کتاب مذکور است

اغزو وا اغزو وا اغزون وارم ارمیا
 ارموا آرمے ارمیا ارمین وارض
 ارضیا ارضوا ارضی ارضیا ارضین
 و چون نون تا کسریان در آمد محدث
 و از این نون تا کسریان در آمد محدث
 و از این نون تا کسریان در آمد محدث
 اسم فاعل از ثلثه ثی مجر و ناقص بر وزن
 غازی غازیان غازون غازیة غازیان
 غازیات و غواز و همچنین رام و راض
 و اصل غاز غازو بود و او را بابا
 کردند چه واو سنے که بطرف افتد و

و ما قبل ان کسور بود و بیا بدلی گردد چنانچه
 و از غرض پس ضم را که بعد کسر شود
 آمد حذف کردند اجتماع ساکنین شد
 میان یاء و نون تنوین یا افتاد عارض شد
 و غازیة که سوکت است فرع است میراث
 مذکر را و تا عارضه است که بر مهمل کلمه
 افزوده شده علامت لغت است و
 اسم مفعول از شکاٹے مجرمان قص واکر
 بر وزن مقروض و آریائی بر وزن
 مرعی آید و مرعی که در مهمل مرعی

این کتاب از کتابخانه
 آستان قدس
 شماره ۱۰۰۰
 تاریخ ۱۳۰۰
 و این کتاب از کتابخانه
 آستان قدس
 شماره ۱۰۰۰
 تاریخ ۱۳۰۰

بود و او را بیا بدل کردند و ما قبل آنرا
کسر دادند چه هرگاه که داد و یا
در یک کلمه جمع شوند و او را

باشد و او را بیا بدل کنند و یا را
که در یادغام نمایند و ما قبل آنرا کسر
کنند و اگر از آن مر می شد و ازین است که قول
از داد و او را و از یایی بنیاید

و فعل از داد و صبی از یایی
بر سر و در کتابی می یابد و او را بیا بدل
از آنرا که هرگاه که داد و یا را

و یا را از داد و
از آنرا که هرگاه که داد و یا را

یا زیادہ از ان و ما قبلش مضموم بود
 بدل شو و بیا چون اعطایطی اعتد
 یعتد بے و استر شے یستر شے و تاء ضمیر
 چون اعطیت و اعتدیت و استر شیت
 و تسمینین یغازینا و ترا جینا چہا ر م مقل
 عین و لام کہ ان لقیف مقرون باشد
 شو شوے بشوے شباشل رے رے
 زینیا و قوے یقوے قوۃ و رے
 برے ریاشل رے رے رے رینا
 نہو ریان و امرأة ریاشل عطشان و

و عطشے وار وائے و مانند اعلیٰ

ہوں رخصت دے سکتے حیوۃ فوریٰ فوجیا

و حیاتیات و حیوانیات و جغرافیست

جواب تخفیف مثل رضو و احی مثل رضو

بچے اچھا روحانی بچہ ہی محرابہ و سنی

یہی استعمال و بعض سبب کثرت استعمال

استیحتی گویند صانع لا اور سچا

لا ادرى منى مستورا ولا من كفيف

میں نے اپنے کمرے میں

فقدت في هذه الأثناء

در وقت با خبری هم
از برکت انچه در وقت با خبری هم
از برکت انچه در وقت با خبری هم
از برکت انچه در وقت با خبری هم
از برکت انچه در وقت با خبری هم
از برکت انچه در وقت با خبری هم
از برکت انچه در وقت با خبری هم
از برکت انچه در وقت با خبری هم
از برکت انچه در وقت با خبری هم
از برکت انچه در وقت با خبری هم

و در وقت با خبری هم آرند شوق به قیون
تا کید چون بین قیون قیون قیون قیون
و سنجیو بے کر خنیر می آید مثل رض
ششم مثل فاء و عین است مثل میر که نام جا

است و یوم میخیزد و نام و ادیست در
جهنم و ویل که موضعیست در جهنم و هم کلمه
عذاب است و آفرین نوع فطریه موضعیست

چه فعل ثقل است از اسم و هم فاعل و عین
و لام است که آن و او و یا باشد و این
بر و و نام حرفین است فصل در بیان

۵۸
محمود بدآنچه حکم آن در جمیع تصانیف

حکم صحیح است زیرا که بنزه از حرف صحیح
و در جمیع تصانیف آمده که اگر بنزه را از حرف صحیح
جدا کنند کلمه ناقص گردد و معنی شود

چون واقع شود غیر اول زیرا که حرف شدید

است که از اقصای حلق بر می آید و مثال

کبیر بنصرا و اصل آن مل است بنزه ساکنه را

بوفی حرکت ماقبل بود و بدل کرد و در تریا که

چون دو همسند در یک کلمه جمع شوند

و دوم ایشان ساکن بود و واجب است قلب

ثانیة بوفی حرکت ماقبل متصل با من و او ملین و

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

• داوین و ایماناً و ہر گاہ کہ ہتہ اوڑے

هفتم: وصل بود و دعوی کند ثانیه بر وقت وصل

الضمح اعظم است از نیکو یا قبل ثانیه بعد حد

۱۱۴۰۔ وصل مفتوح ہو دیا نہ مثل قولہ تع

إلى الهدى لنا بما نأفدنا ومنهم من يقول

اِنَّكَ لَـٰكِلْ وَفِيَّوْذِ الَّذِیْ یُتْمِیْزُكَ وَحَدِثْ

پیشترہ خذ و کل و مر غلات قیاس میں مستحب

کثرت استعمال و تحا ہے اور مربرا اصل ہے آپ

ہنگام وصل قولہ تعالیٰ والہک بالصلی

وزیر پانزر وینا پہا مثل ضرب ایضاً اینر

[illegible]

مثلاً ضرب و ادب یا ادب مانند ضرب و سبیل

یساں مثل سنج میخ و جائز است نہال یہاں

سل مانند خاف بجان خف و آب پر آب

دس ایسوشل صان یصون صن و جاپیچی

مثلاً کان بحیل کل فہمہاء و جاء النصیح ال

سپاه و جای سواره و جای پیاده و او و پاک

و فضل و عظمت انبیا را بجهت

بزرگوار و عزیز و محترم و دوستدار

منہج و سائنس پر آئندہ دیگھی ازان

کے لئے یہ سب کامیاب ہو کر رہے۔

و جای شد صبیح کسیر بر باد شوارا بدین
 آزا دور کردند اجتماع سکنین بسیار
 باز و نون توین یاه اف و ساء و جاو
 بهو جب قول سیویه و خیل گوید که صلید
 ساد و جاو و بود ده است عین را
 بهو ضع لام و لام را بهو ضع عین بدل کردند
 بعد ه تحلیل کردند فیه تامل فقط و
 یاسو مثل دعاید عوالتی یا قی مانند رمی بر
 و الامر منه است مثل ارم و بعضی همنه تامل
 ده تامل گوید شهبانچه و د
 و خف کسیر بر باد شوارا بدین
 آزا دور کردند اجتماع سکنین بسیار
 باز و نون توین یاه اف و ساء و جاو
 بهو جب قول سیویه و خیل گوید که صلید
 ساد و جاو و بود ده است عین را
 بهو ضع لام و لام را بهو ضع عین بدل کردند
 بعد ه تحلیل کردند فیه تامل فقط و
 یاسو مثل دعاید عوالتی یا قی مانند رمی بر
 و الامر منه است مثل ارم و بعضی همنه تامل
 ده تامل گوید شهبانچه و د

یابی امانند و سقے یقے ق داوے پاوے

ایا مانند شوی یثوے شیا و الا مرثیو

و نامی بنای انا، چون رعای یرے ابرع

و برین قیاس است رآے یرے لیکل سحر

بر حذف همزه از مضارعش اجماع کرده است

و اگر گویند یرے یریاں یر و ن ترے یریاں

و ن ترین تریاں ترین ارے ترے

واحد مؤنث حاضر و جمع مؤنث حاضر

و تقدیر مختلف چه لفظ واحد مؤنث

حاضر تفسیر سخن عین و لام است و لفظ جمع

و اگر گویند یرے یریاں یر و ن ترے یریاں
و ن ترین تریاں ترین ارے ترے
واحد مؤنث حاضر و جمع مؤنث حاضر
و تقدیر مختلف چه لفظ واحد مؤنث
حاضر تفسیر سخن عین و لام است و لفظ جمع

۶۳
سؤالت ۱۱۱: حضرت قاضی محمد بن علی بن ابی طالب (ع) کی ولادت کی تاریخ کیا ہے؟

عاجزا از مضارح حاضر آئے ہمارے

اگر بر اصل گوئی از قیاسد مانند اربع و

بر خدمت ریا و او در وقف با را با

کائنات میں گر دانت چوں برہنہ ریا روا رہے

سپاہیں و جنوں تاکہ سترے زبان رون

زین ریان ریمان و رین رون رین

پھر راء راہبان راؤن چون راع راہبان

را عون و ذاك مرئى مانند مرع و

نماز افعال زراے ہم مخالف است مراخوا

خود را آتشی چنانکه صرفی است درین

لزوم خدش بنزه مخالف است تصاریف می

کہ از اخوات پرے است پھین افعال است

در باب لزوم حدت همتزه مخالف مرافعالنا

یعنی در پرے حذف ہنر لازم

مخلافات پیدائے کہ موافق اوستہ دران منہ

لہذا لازم نیست همچنین دریرے کہ از باب

فعال است حذف همزه لازم است و در اینجا

۱۔ از باب افعال ہے و موافق پر ہے

حذف لازم نیست فقط خواری پر

ارادة و ارادة و ارایتة فهو مرمریان مرون
 مریتة مریتان مریات و ذاک مرر مریان
 مرون مرارة مراتان مریات والا مرمنه
 ارار یا ار و ارے ار یا ارین و ونون
 تاکیده ارین اریان ارین ارین اریان
 ارینان و ارین ارین ارین الهی عنه
 لاتر لاتریا لاتر و لاتری لاتریا لاترین
 و ونون تاکیده لاترین لاتریان لاترین لاترین
 لاتریان لاتریان و آفتعل از مهور الفاء
 نحو ایتال انداختار و استیال انداختار

لفظ الفاء
 وادس
 «

فصل در بیان ساختن اسم زمان و اسم
مکان بدین نحو از مضارع کسور العین بر وزن
مفعیل کسور العین آید چون مجلس و بیت و آزار
مضارع مفتوح العین مضموم العین بر وزن
مفعیل مفتوح العین آید چون مذنب و قتل و
تشریب و مقام و شاذ است مسجد و شرق
و مغرب و مطلع و مجزر و مرفق و منکد
منبت و مسقط و منفرق و مسکن و در شجده
مسکن و مطلع بفتحه عین هم روایت کرده
اند و اما بموجب قیاس در همه فتحه جایز است

امروز همه افکار
از سر طوطی است
از سر برافراشته
از سر برافراشته

پس قاعده ظرف که مذکور کردیم و سعه
 مرع خواهد بود که فعلش صحیح الفاء
 واللام باشد و رنه مفعل الفاء همیشه
 مفعول کسور العین خواهد بود و چون موعده
 موضع التصریح و نزدیک ای و فراء
 مفتوح العین خواهد آمد چون موحل و
 موضع فقط و از مفعل اللام همیشه مفعول
 مفتوح العین خواهد بود مانند ما و ی
 و مرع و مرد و گاه بر بعضی
 تاء تانیث نیز داخل می شود سماعاً مثل

خواه مفعول الفاء و سعه
 باشد خواه مفعول
 مفعول الفاء
 باشد خواه مفعول
 باشد خواه مفعول

آلص مج. چون نشا رکه کلمه است مضوع

برادر علی افشار
استاد است
چون که من و شما
تا بهر جا بود آن
راست در خانها
باشد و آن خواهر
باشد از خواهر
و متعلق

(۱)

بر اسے ارہ کہ بدان بخار سے بر د چوب
راتا کہ اثر بر نینگے او بدان چوب رسد

فقط و زلفش مفعول مفعول مفعول است چون

مخلب و کسخت و مفتاح و مستغاث و غیر قریب
را نیز مفعول اسم آله گفت اند کہ الی

بود یعنی زردبان و کسیکه بیم مرگ

رافعه داد مراد اوزان مکان باشد

نه آله و آنکه اسم آله بقیم مبین و عین

آله هشتاد است نحو مدین و مسقط و غیر

مدق و مبخل و کلمه و مخترعة و مدق و مدق

غبار

بکسریم و فتحه عین بوجقیاس نیز آمده
تیسریم بد آنکه فعتة بالفتح مصدر از ثلاثی

در اسمی مرتبه آید نحو ضربت ضربته
و وقت قومه و اگر خواهند که از ثلاثی
مزید خواه از رباعی بر اسمی مرتبه آورند
در مصدر ان تاء زیاد کنند چون
عطاءة و الطلاقه و استخراجت و
کلمه ثلاثی خواه رباعی که در ان تاء
تأنیست باشند پس آنرا موصوف گردانند
و چنانچه در رحمة گویند رحمة

اراده کنند ظاهر بیکبار
که مصدر است و تاء
و چنانچه در رحمة
اراده کنند ظاهر بیکبار
که مصدر است و تاء

رحمة واحدة و در حجة و در حجة و در حجة

و فعلت يا كسبر

بيان نوحی بود از

فعل چنانچه گوید

هو حسن الطمعة

والحكمة

والبركة

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام

على خير خلق سيد العالمين

عيسى آدم محمد وآلهم

واصحابهم الطيبين

السلام

الحمد لله



1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

